

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرّ و ادب گفتن «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»

در شهادت به رسالت پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در اذان، که بعد از شهادت به وحدانیت خدا، قرار دارد؛ باید توجه داشت که اگر کسی بخواهد سفر سلوک الی الله و سیر روحانی و معنوی را، بدون استفاده از هادیان طریق معرفت و انوار راه هدایت و کسانی که راهنمای مسیر معرفت الله اند و وجودشان نور است و روشنگر راه هدایتند، طی کند؛ اگر کسی بخواهد بدون مدد جستن از کسانی که واصلان الی الله اند؛ کسانی اند که به اوج قلّه‌ی توحید رسیده‌اند و از آنجا برای دستگیری خلق برگشته‌اند؛ کسانی که عاکفانِ عَلَی اللَّهِ اند؛ معتکف در نزد حضرت حقّند؛ اگر کسی بخواهد بدون مدد جستن از آنها، بی‌تمسک به آنها، با قدم انانیت خود، راه سلوک را طی کند؛ سلوک او سلوکِ اِلی اللَّهِ نیست. سلوک او سلوکِ اِلی الشَّیْطَانِ است؛ اِلی الْاِبْلِیسِ است. سلوک او سلوک الی الهاویه است؛ سلوک به سمت جهنّم است. بی‌مدد آن واصلان الی الله، این راه طی شدنی نیست. اگر کسی گمان کند خودش می‌تواند این راه را بی‌مدد آنها طی کند، دچار وهم و تخیلات شیطانی و نفسانی شده است. بی‌مدد آنها این راه طی شدنی نیست. دلیلش هم این است که دو قوس داشتیم؛ قوس نزول و قوس صعود. آفرینش عالم، میوه‌ی قوس نزول بود. در قوس نزول که جریان پدید آمدن عالم از ذات مقدّس حق است؛ ربط ممکن به واجب، واسطه‌ی لازم داشت. بین قدیم و حادث ربطی لازم بود. والاّ از قدیم چگونه حادث قابل پدید آمدن بود؟ یک ربط، یک حلقه‌ی اتصال لازم بود. در عرفان به آن واسط و رابط، فیض مقدّس یا وجود منبسط می‌گویند. فیض مقدّس یا وجود منبسط، برزخ بین واجب و ممکن است. برزخ بین قدیم و حادث است. مقام برزخیت کبری دارد؛ مقام وساطت دارد. بدون آن وجود منبسط، محال بود عالم به وجود بیاید. محال بود حادث از قدیم به وجود بیاید. به وجود آمدن حوادث از ذات قدیم، مستلزم وجود

حلقه‌ی وصل است. مستلزم وجود مقام برزخیت کبری^۱ و وسطیت عظمی^۱ است. بدون آن آفرینشی واقع نمی‌شد. بدون آن، تجلی‌یی متحقق نمی‌شد. برزخیت کبری^۱، بعینه، مقام روحانیت و ولایت رسول ختمی است که آن نیز عیناً با ولایت مطلقه‌ی علویّه صلوات‌الله‌علیهما‌وآلهمما متحد است. یعنی در قوس نزول، اگر نبود این حقیقت عالمی پدید نمی‌آمد. ربط حادث به قدیم، مستلزم وجود مقام برزخیت کبری^۱ است.

همان‌طور که در قوس نزول، پدید آمدن عالم، مستلزم وجود آن حلقه و رابط است؛ در قوس صعود هم که بازگشت به مبدأ است؛ بدون آن حلقه‌ی وصل، رسیدن به ذات مقدّس حقّ متعال ناممکن و محال است و شدنی نیست. این رابطه‌ی روحانیه‌ی عروجیه، در این معراج روحانی که سالک الی الله می‌خواهد طی کند و به نقطه‌یی که در آغاز بود، برگردد؛ «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ^۱»، انسان‌هایی که ناقصند؛ انسان‌هایی که ارواح نازله‌یی دارند، به آن قلّه برسند؛ محال است بتوانند به آن حقیقت تامّ فوق التّمّام برسند؛ مگر به وساطت همان وجودهایی که در قوس نزول، واسطه‌ی خلقت عالم بودند. لذا مؤمنی که می‌خواهد در نماز به معراج برود؛ به آن واسطه، به آن شفیع، نیاز دارد تا بتواند به ملاقات حقّ متعال نائل آید. بدون وساطت و شفاعت او این امر شدنی نیست! امکان‌ناپذیر است. این که در اذان و اقامه شهادت به رسالت پیغمبر اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داده می‌شود؛ به این خاطر است.

روایت‌های زیادی وجود دارد که تأکید کرده است عبادت هر قدر هم زیاد باشد؛ در مقدّس‌ترین نقاط عالم هم واقع شود؛ بدون ولایت، سر سوزنی در دستگاه خدا پذیرفته نیست؛ عبادت من به وساطت و شفاعت آن حلقه‌ی وصل است که می‌تواند معراج من به سوی خدا شود. اگر آن حلقه‌ی وصل نباشد؛ مفت نمی‌ارزد. تا کلید اتصال نباشد؛ این لامپ خاموش به آن منبع انرژی وصل نمی‌شود که روشن شود. مدام بگو این لامپ خیلی لامپ خوبی است؛ از استانداردهای بالایی در

^۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

تولید آن تبعیت شده است و ... می‌گویم باشد؛ ولی تا کلید اتصال به منبع انرژی نباشد، روشن نخواهد شد. در این زمینه چند روایت را به عنوان نمونه یادداشت کرده‌ام و برایتان می‌خوانم.

اولین روایت بنا به نقل، از امام باقر علیه‌السلام است. حضرت فرمودند: «كُلُّ مَنْ دَانَ لِلَّهِ بِعِبَادَةٍ يُجَاهِدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَلَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ فَسَعِيهِ غَيْرُ مَقْبُولٍ وَهُوَ ضَالٌّ مُتَحَيِّرٌ وَاللَّهُ شَانِيٌّ لِأَعْمَالِهِ...»؛ کسی که به خدا ایمان بیاورد و روش عبادت حضرت حق را پیشه کند و نفس خود را با آن عبادت به تعب و زحمت بیفکند؛ یعنی عبادت زیاد و سنگین انجام دهد؛ ولی امامی از جانب خدا نداشته باشد؛ تفلّاه و تلاش‌هایش نزد خدا پذیرفته و مقبول نیست و این شخص در وادی گمراهی است و گمراه و متحیر است؛ یعنی شخص هدایت یافته‌یی نیست و خدا اعمال او را زشت می‌شمارد. ولو خیلی هم عبادت می‌کند؛ نمازهای آن‌چنانی، روزه‌های آن‌چنانی، ذکرها، تلاوت قرآن‌ها، مناجات‌ها و دعاها؛ اما امام ندارد؛ آن حلقه‌ی وصل را ندارد؛ خداوند اعمالش را مورد نکوهش قرار می‌دهد. تا اینجا که فرمودند: «وَإِنْ مَاتَ عَلَىٰ هَذِهِ الْأَحَالِ مَاتَ مَيِّتَةً كُفْرٍ وَنِفَاقٍ»؛ آن نمازگزار، آن روزه‌گیر، آن تالی قرآن، آن خواننده‌ی دعا و مناجات، آن ذاکر به اذکار، اگر به همین حالی که امام ندارد، بمیرد؛ به مرگ کفر و نفاق از دنیا رفته است. با همه‌ی نمازها و روزه‌ها و ذکرها و تلاوت‌ها و مناجات‌هایش، به مرگ کفر و نفاق مرده است و اصلاً بهره‌یی از اسلام و ایمان نبرده است! بعد حضرت به مخاطبشان فرمودند: «وَاعْلَمَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ أُمَّةَ الْجَوْرِ وَاتَّبَاعَهُمْ لَمَعْرُؤُونَ عَنِ دِينِ اللَّهِ»؛ بدان ای محمد که پیشوایان جور و ستم، کسانی که به ناحق جای ما ائمه و اهل بیت را غصب کرده‌اند؛ چه خلفایی که مسند حکومت ما را غصب کرده‌اند؛ چه علمایی که جایگاه علمی ما اهل بیت را غصب کرده‌اند؛ مثل ابوحنیفه، مثل مالک بن انس، مثل احمد حنبل، مثل شافعی و مثل دیگرانی از این قبیل؛ کسانی که چه مسند حکومتی ما را، چه جایگاه مرجعیت معارف دینی ما را غصب کرده‌اند؛ خود آنها و پیروان آنها که به آنها معتقدند و دنباله‌روی آنها هستند؛ از دین خدا معزولند؛ اصلاً مسلمان نیستند! «قَدْ ضَلُّوا وَأَضَلُّوا»؛ آنها خودشان گمراهند و دیگران را نیز

گمراه کرده‌اند. «فَاعْمَالُهُمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِيَ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ؛ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ»^۲؛ امام باقر علیه‌السلام آیه‌ی هجدهم سوره‌ی ابراهیم را در شأن آنها خواندند. فرمودند کسانی که در برابر ما دکان درست کرده‌اند؛ منصب و مسند ما را غصب کرده‌اند؛ چه در مسند حکومت به جای ما خلافت می‌کنند؛ چه در مسند علم خود را به جای ما ائمه و مرجع و مأوای علمی مردم قرار داده‌اند؛ اعمالی که انجام می‌دهند؛ همه‌ی عبادات و نماز و روزه و انفاق و زکات و ... آنها، مثل خاکستری است در یک روز طوفانی که باد شدیدی به آن خاکستر بوزد؛ هیچ چیز از آن باقی نمی‌گذارد و هیچ چیز کف دست چنین کسی باقی نمی‌ماند. این گمراهی بسیار فاصله‌داری است از مسیر هدایت. این حدیث می‌گوید آن حلقه‌ی وصل که امام است؛ مقام ولایت است؛ اگر آن مقام ولایت، مقام وسطیت، مقام شفاعت، نباشد، اعمال و عبادات جویی نمی‌ارزد. به قول حافظ:

از خارجی هزار به یک جو نمی‌خرند گو کوه تا به کوه منافق سپاه باش

حدیث دوم نیز بنا به نقل، از امام باقر علیه‌السلام است. حضرت فرمودند: «لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَ لَآيَةَ وَ لِيَ اللهُ فَيُؤَالِيَهُ وَ يَكُونُ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدِلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللهِ جَلٌّ وَ عَزٌّ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَ لَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ»^۳: اگر شخصی تمام شب‌های عمر خود را احیاء بدارد و شب‌زنده‌داری کند و تا به صبح مشغول نماز باشد؛ تمام روزهای عمرش را روزه بدارد؛ همه‌ی دارایی خود را تا دینار آخر، صدقه بدهد و انفاق کند؛ در طول عمرش هر سال حج بگذارد؛ اما ولایت ولیّ الله را نشناسد تا گردن به آن ولیّ بسپارد و اعمالش را به دلالت و راهنمایی او انجام دهد؛ این فردی که این همه نماز و روزه و شب‌زنده‌داری و عبادت دارد؛ حقی در ثواب و پاداش بر خدای عزّ و جلّ ندارد و اصلاً چنین فردی نزد خدا از اهل ایمان به

^۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۷۴.

^۳. حرّ عاملی، وسائل الشّیعه، ج ۲۷، ص ۶۵.

تمام این نهصد و پنجاه سال را، در همان نقطه، بین رکنِ حجر و مقام ابراهیم علیه‌السلام که پرفضیلت‌ترین نقطه‌ی عالم است، روزها را روزه بدارد و شب‌ها را احیاء بدارد و شب‌زنده‌داری کند و به نماز بایستد؛ «ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِغَيْرِ وِلَايَتِنَا»؛ و بعد بدون ولایت ما از دنیا برود و به ملاقات خدا برود. «لَمْ يَنْفَعَهُ ذَلِكَ شَيْئاً»؛ این نهصد و پنجاه سال روزه و شب‌زنده‌داری در پرفضیلت‌ترین نقطه‌ی عالم، بی ولایت ما، یک سرسوزن برای او فایده‌یی نخواهد داشت.

فرازهای متعددی از زیارت جامعه‌ی کبیره که از امام هادی علیه‌السلام روایت شده است، تأکید بر همین حقیقت است. در حرم ائمه علیهم‌السلام در محضر امام می‌ایستید و شهادت می‌دهید و می‌گویید: «فَالرَّغِبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ»؛ هر کس به شما بی‌رغبت باشد؛ رغبت به سوی شما نداشته باشد، گمراه و منحرف است. «وَاللَّازِمُ لَكُمْ لَاحِقٌ»؛ و کسی که ملتزم و ملازم شما باشد؛ به مقصد ملحق می‌شود. «وَالْمُقَصِّرُ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ»؛ و کسی که در حق شما کوتاه می‌آید؛ نمی‌تواند مقامات بلند شما اهل بیت را هضم کند و می‌گوید این‌گونه هم که تو می‌گویی نیست! او هم نابود است.

یا در فراز دیگر زیارت جامعه‌ی کبیره می‌گویید: «مَنْ آتَيْكُمْ نَجِيًّا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكٌ»؛ هر کس به در خانه‌ی شما آمده، نجات پیدا کرد و هر کس نیامد هلاک شد. می‌گویید: «ضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ»؛ کسی که از شما جدا شد و مفارقت جست، گمراه است. «مَنْ اتَّبَعَكُمْ فَالْجَنَّةُ مَأْوِيَةٌ»؛ ای ائمه، هر کس تابع و پیرو شما شد؛ جنت و بهشت مأوی و خانه‌ی اوست. «وَمَنْ خَالَفَكُمْ فَالنَّارُ مَثْوِيَةٌ»؛ اما هر کس با شما مخالفت کرد؛ جایگاهش در آتش دوزخ است. «وَمَنْ جَحَدَكُمْ كَافِرٌ»؛ کسی که منکر شما و مقامات شما شد، کافر است؛ مسلمان نیست. «وَمَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ»؛ هر کس به جنگ شما آمد، مشرک است. (خواه عایشه امّ المؤمنین باشد؛ خواه طلحة الخیر باشد؛ خواه زبیر سیف

۵. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۵.

الله باشد؛ خواه معاویہی کاتب وحی و به قول اهل سنت خال المؤمنین باشد؛ خواه یزید و ابن مرجانه و عمر سعد و شمر بن ذی الجوشن باشد.) هر کس به جنگ شما آمد، مشرک است. «وَمَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِي اسْفَلِ دَرْكِ مِنَ الْجَحِيمِ»؛ هر کس امامت شما، ولایت شما، مقامات تکوینی و تشریحی شما را انکار کرد، جایش در پایین ترین مرتبه‌ی دوزخ است.

«وَبِمَوَالِيكُمْ تُقْبَلُ الطَّاعَةُ الْمُفْتَرَضَةُ»؛ با ولایت شما اهل بیت است که طاعات و عبادات واجب در دستگاه خدا پذیرفته می‌شود؛ نماز واجب، روزه‌ی واجب، خمس و زکات واجب، حج و جهاد واجب، شرط قبول شدن همه‌ی عبادات و طاعات واجب در دستگاه خدا، ولایت شما است. زیارت جامعہ‌ی کبیره از موثق ترین زیارات مأثورہ است. امام معصوم یک سرسوزن غلو نمی‌کند! اینها مَرِّ حقیقت و واقعیت است.

ماه شعبان را پشت سر گذاشتیم؛ در صلوات شعبانیہ نیز همین را می‌گفتیم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الْفُلْكِ الْجَارِيَةِ فِي اللَّجَجِ الْغَامِرَةِ»؛ خدایا بر پیامبر و خاندانش درود بفرست که آنها کشتی‌های روانی در دریای خروشان و پرتلاطم عالم هستند. «يَأْمَنُ مَنْ رَكِبَهَا»؛ هر کس بر آن کشتی سوار شد، در امان است. «وَيَغْرَقُ مَنْ تَرَكَهَا»؛ هر کس آن کشتی را ترک کرد، غرق خواهد شد. هر کس اهل بیت را ترک کند؛ غرق دریای ضلالت و گمراهی می‌شود. «الْمُتَّقِدِمُ لَهُمْ مَارِقٌ»؛ هر کس از آنها جلو بزند؛ خواست از آنها مقدس تر شود؛ از آنها عارف تر شود؛ از آنها متدین تر شود؛ خود را از آنها عالم تر و فقیه تر پنداشت، گمراه و منحرف است. چون عده‌یی این گونه بودند؛ خود را عارف تر از امام معصوم می‌دانستند. مانند سفیان ثوری که جلوی امام را گرفت و به امام اعتراض کرد. برخی دیگر از صوفیه هم جلوی امام رضا را گرفتند و اعتراض کردند؛ صوفی‌یی که خود را عارف تر از ائمه علیهم السلام می‌دانستند. یا فقہایی که خود را فقیه تر از امام باقر و امام صادق علیهما السلام

۱. محدث قمی، مفاتیح الجنان، زیارت جامعہ کبیره.

می‌پنداشتند؛ مثل حَكَم بن عُتیبه، سَهْل بن كَهَيْل، ابوحنیفه، شافعی، مالک بن انس، احمد بن حنبل، آنها خود را جلوتر می‌دانستند. «الْمُتَقَدِّمُ لَهُمْ مَارِقٌ»؛ هر کس بخواهد از ائمه علیهم‌السلام جلو بزند، گمراه و منحرف است. «وَالْمُتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ»؛ هر کس هم از آنها عقب بیفتد؛ پا به پای ائمه علیهم‌السلام نیاید، نابود است. «وَاللَّازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ»^۷؛ آن کس که ملتزم رکاب اهل بیت علیهم‌السلام است؛ آن کس که گام به گام همراه آنها می‌آید؛ اوست که به مقصد ملحق و به خدای متعال واصل می‌شود.

در این باب، روایت فراوان است. گمان نکنید این روایت‌ها غلو است. رمز و رازش را برایتان گفتم. تا آن حلقه‌ی اتصال نباشد، عبادت فایده ندارد؛ عابد به خدا وصل نیست. عبادتش هم عبادت خدا نیست. این است که شما در اذان و اقامه به وجود مقدس و نورانی‌یی شهادت می‌دهید که حقیقت ولایت الهیه در او متبلور است؛ یعنی وجود خاتم انبیاء، محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.

وجود امیرالمؤمنین علیهم‌السلام؛ به شهادت قرآن کریم در آیه‌ی مباحله، با وجود پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یک حقیقت‌اند. فرمود: «أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ»^۸. امیرالمؤمنین نفس پیغمبر است؛ خود پیغمبر است. رسول الله و امیرالمؤمنین دو جلوه از یک حقیقت‌اند؛ جدایی ندارند. در مقام نورانی‌شان یکی‌اند. بنا به نقل، امیرالمؤمنین علیهم‌السلام فرمودند من و رسول الله از آغاز یک نور بودیم. از بدو خلقت، که در اصلاص و ارحام آمدیم، یکی بودیم تا به جدمان رسیدیم. در جدمان عبدالمطلب، این نور منشق شد؛ یکی به صلب عبدالله و دیگری به صلب ابوطالب، عمران، رفت. و الا تا آن نقطه ما یکی بودیم.^۹ لذا شهادت به رسالت پیغمبر، در دلش شهادت به ولایت امیرالمؤمنین هم وجود دارد؛ ولو به زبان آن را نگویی. رسالت میوه‌ی ولایت است. باطن رسالت، ولایت است. تا ولایتی نباشد، رسالتی نمی‌تواند باشد. ولایت جنبه‌ی قرب به حق و ارتباط با ذات مقدس حق

^۷ مجلسی، بحار، ج ۸۴، ص ۶۶.

^۸ سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۶۱.

^۹ روایات آن را در مقدمه‌ی میبحث اهل بیت علیهم‌السلام از شرح «صباح الهدی»، طی چند جلسه برایتان خواندم.

است. رسالت جنبه‌ی خبرآوری از جانب حق برای خلق است. تا قرب پیدا نکنی؛ وصل نشوی؛ ارتباط پیدا نکنی؛ مأموریتی به تو واگذار نمی‌شود؛ خبری به تو نمی‌دهند که نبی و مُنبی عَنِ اللَّهِ بشوی؛ رسول شوی و مأموریتی از جانب خدا به سوی خلق پیدا کنی. پس در باطنِ شهادتِ به رسالت، شهادتِ به ولایت نیز وجود دارد؛ ولو شهادت ندهی. وجود مقدّسِ ختمی مرتبت با وجودِ مقدّس سید الوصیّین یک حقیقت‌اند و این حقیقت است که در قوس نزول، بینِ قدیم و حادث حلقه‌ی وصل است و در قوس صعود و عروج، بین همهی خلائق با حقّ متعال حلقه‌ی وصل است. این است که لازم است در اذان که آستانه‌ی عروج الی الله است، به رسالتِ رسول الله شهادت داده شود.

ادب شهادت به رسالت ختمی مرتبت شهادت این است که باید حقیقت این شهادت را از زبان به قلب منتقل کرده باشد. باید قلبش این حقیقت را باور کرده باشد که تمامِ عوالمِ غیب و شهود، هم در تکوین و پدید آمدن، هم در تشریح و رجوع به حق، وجوداً و هدایتاً، ریزه‌خوارِ خوانِ نعمت رسول الله‌اند. قلب باید این را باور کرده باشد که تمامِ عوالمِ ریزه‌خوارِ خوانِ کسی‌اند که وجودش همان نوری است که قرآن فرمود: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ^۱». قلب باید به این مقامِ عظیمِ رسول الله باور و ایمان آورده باشد. وقتی این عظمت باور شد؛ حکمی که پیغمبر آورده است؛ امری که کرده است؛ سنتی که پایه‌گذاری کرده است، هم برای انسان مهم می‌شود. آن هم در قلب انسان منزلت پیدا می‌کند. به تبع این‌که عظمت خود پیغمبر شناخته شد، اوامر و نواهی‌یی که پیامبر با خود آورد و سنت و روّیه‌یی که پایه‌گذاری کرد نیز نزد انسان عظمت پیدا می‌کند. عظمتِ آنها در خانه‌ی دل انسان جا می‌گیرد. و چون قلب مرکز و فرمانروای وجود انسان است؛ همهی قوایِ مُلکیّه و ملکوتیّه‌ی وجود انسان که تابع قلب انسانند، نیز در برابر رسول الله و احکام رسول الله خاضع می‌شوند. وقتی خاضع شدند، شریعت مقدّسه‌ی پیغمبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در همهی ظاهر و باطن انسان جاری و نافذ می‌شود. لذا علامت صدقِ شهادتِ بر رسالت پیغمبر، تخلف

^۱: سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۵.

نکردن از اوامر رسول الله، دین پیامبر، احکامی که پیامبر آورده‌اند و سنی که پیامبر پایه گذاشته‌اند، می‌باشد. تبعیت مطلق از شرع رسول الله، گواه بر صدق شهادتی است که در اذان و اقامه بر رسالت ایشان می‌دهیم. با وساطت و شفاعت و مصاحبت و دستگیری رسول الله است که امید است سالک بتواند در نمازش به معراجی که نماز برای آن مقدّر و مقرر شده است، نائل شود. والّا بدون رسول الله، راه‌یابی به آن نقطه ناممکن است.

اگر سالک این حقیقت را به خورد جانش دهد که نماز سوغات سفر معراج پیغمبر است؛ نتیجه‌ی کشف تامّ محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در سفر معراج و در مقام «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ»^{۱۱} است که به دنبال تجلیات ذاتیه و صفاتیّه و اسمائیّه حضرت حق در حضرت غیب احدی، نصیب پیغمبر شد. و پیامبر آن راه، از آن سفر، سوغات آوردند. اگر این حقیقت را درک کند و قلب او آن را بپذیرد و باور کند، عظمت نماز برای سالک فهمیده می‌شود. آن وقت است که نمازگزار روی دو قدم خوف و رجاء می‌ایستد و مسیر معراج را به مدد رسول الله طی می‌کند. اگر این‌گونه باشد، امید است پیغمبر خدا در این سفر آسمانی از چنین نمازگزاری دستگیری کنند. چون خود ما که نمازمان ارزش و عیاری ندارد؛ اما اگر این‌گونه وارد عرصه‌ی نماز شویم، دستگیری پیامبر شامل حالمان می‌شود و امید است همین نماز ناقص ما، به مدد رسول الله و با ملحق شدن به نماز پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، ما را به مقام قرب احدی نائل کند.

اشاره به این نکته هم بد نیست؛ در حکمت و عرفان نظری اثبات شده است که معاد همه‌ی موجودات عالم به وساطت انسان کامل محقق می‌شود. همان‌طور که در پدید آمدن آنها، انسان کامل واسط بود؛ در بازگشت آنها به سوی خدا و معادشان نیز انسان کامل واسط است. همه‌ی موجودات عالم، یعنی جمادات، گیاهان، حیوانات، همه‌ی بشر، همه‌ی ملائکه، همه‌ی جن‌ها، از طریق انسان کامل به معادشان نائل می‌شوند. یعنی جماد می‌شود گیاه. یا جماد، مثلاً نمک را می‌خورید؛ جزء وجود شما می‌شود. یا خاک تبدیل به گیاه می‌شود؛ میوه یا سبزی را می‌خورید؛

^{۱۱}. سوره‌ی نجم، آیه‌ی ۹.

تبدیل به شما می‌شود؛ حیوان را سر بریدند؛ از گوشتش غذا تهیه کردند؛ شما خوردید؛ تبدیل به شما شد. همه چیز به بشر تبدیل می‌شود. جن و ملک هم به انسان ملحق می‌شوند و انسان است که وقتی به کمال می‌رسد، همه‌ی عالم را همراه خود به نقطه‌ی انتهایی می‌برد. انسان کامل واسطه‌ی معاد همه‌ی موجودات عالم است. به وساطت انسان کامل همه‌ی موجودات به کمال و مقصد خود و به منتهای سیر کمالی و صیوررتشان می‌رسند. رسول الله آن واسطه است؛ انسان کاملی است که معاد همه‌ی موجودات جهان خلقت به وساطت ایشان محقق می‌شود؛ کمالین که خلقت و پدید آمدن همه‌ی موجودات جهان خلقت به وساطت ایشان انجام شد. لذا در زیارت جامعه‌ی کبیره می‌گوییم: «بِكُمْ فَتَحَّ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتَمُ»؛ به وساطت شما، به سبب شما، خدا باب آفرینش را باز کرد و به وساطت شما هم بساط عالم را ختم و جمع می‌کند و قیامت برپا می‌شود و معاد عالم محقق می‌شود. یا می‌گوییم: «إِبَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ»^{۱۲} بازگشت همه‌ی خلق به سوی شماست. بازگشت همه‌ی عالم به سوی اهل بیت علیهم السلام است و اهل بیت علیهم السلام حلقه‌ی وصلند. در احادیث معراجیه خوانده‌ایم؛ وقتی سیر پیغمبر به آسمان اول رسید؛ وقتی ملائکه‌ی آسمان اول پیغمبر اکرم را دیدند، از شدت نور پیغمبر به شگفتی آمدند. حتی این تعبیر بود که «إِلَهَيْنِ؟ إ�هٍ فِي الْأَرْضِ وَ إ�هِ فِي السَّمَاءِ!»^{۱۳} دو خدا؟ یک خدا روی زمین است؛ یک خدا هم در آسمان! چون آنها خدای آسمان را می‌شناختند. عظمت مقام نورانیت رسول الله آن قدر زیاد بود که ملائکه چنین تعبیری کردند و لذا ترسان متفرق شدند. وقتی این تفرق ایجاد شد؛ به خاطر این که گمان الوهیت بر نور مقدس پیغمبر بردند و در برابر این نور به سجده افتادند و گفتند: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنَا وَ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ»؛ جبرئیل دو بار گفت: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ». بعد از گفتن این جمله، ملائکه ساکت شدند؛ جمع شدند؛ خدمت رسول الله آمدند؛ به پیغمبر سلام کردند و احوال امیرالمؤمنین را از پیغمبر پرسیدند و در پی آن، درهای آسمان گشوده شد و پیامبر وارد آسمان

^{۱۲}. محدث قمی، مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

^{۱۳}. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۴۲.

بالا تر، آسمان دوم شدند. درهای آسمان‌ها مرتبه به مرتبه گشوده شد و پیامبر بالا رفتند. وقتی به آسمان چهارم رسیدند، دیگر آنجا ملائکه ساکت بودند؛ چیزی نگفتند. و ملائکه جمع شدند و جبرئیل بقیه‌ی اقامه را گفت؛ پیغمبر جلو ایستادند و آن نماز جماعت عجیب در عالم بالا، پشت سر و به امامت رسول الله شکل گرفت. از اینجا می‌شود فهمید سالک الی الله به وساطت همین شهادت‌هایی که می‌دهد، باید بتواند از حجاب‌ها بیرون بیاید. وقتی به شهادت رسالت پیغمبر رسید؛ باید بتواند به طور کلی از تعینات خلقی فارغ و خارج شود. چون پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم هیچ مقام مستقلی ندارند؛ ایشان مقام فنای مطلق دارند؛ مقام لا استقلال مطلق دارند. لذا رسالت مطلقه‌ی ختمیه، در تکوین و قوس نزول، مقام خلافت الهیه‌ی برزخیه را داشت؛ مقام خلافت کبرای الهیه‌ی برزخیه را داشت که واسطه در خلقت شد. و چه در قوس صعود، در تشریح، پیامبر وساطت را دارند. اگر کسی بخواهد ذره‌ی استقلال برای رسول الله قائل شود؛ مقام خلافت را به مقام استقلال تبدیل کرده است. خلیفه از خود هیچ ندارد؛ هر چه دارد متعلق به مقام اصلی است. اگر کسی ذره‌ی استقلال برای رسول الله تخیل کند، موجود مستقلی، مقام مستقلی در برابر ذات مقدس احدیت قائل شده است.

سالک باید این مقام خلافت کبرای احمدیه صلوات الله وسلامه علیه و مقام خلافت را به قلب و باطن خود برساند و نفوذ دهد و از رهگذر آن بتواند به طور کامل از حجب تعینات خلقی خارج بشود تا درهای آسمان‌ها به روی او باز شود و بتواند در این سفر روحانی، بدون هر حجاب، به مقصد و مقصود خود نائل شود.

امیدواریم خدای متعال حقیقت نماز، حقیقت اذان، حقیقت اقامه، حقیقت صیام و حقیقت شهر الله و ضیافه الله را نصیب همه‌ی ما بفرماید؛ به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ